

بهره‌برداری بخش خصوصی از انفال از دیدگاه فقه اسلامی (فقه فریقین)

محمد عیسی هاشمی*^۱

چکیده

به‌رغم اهمیت فراوانی که انفال و منابع طبیعی در توسعه و رفاه جوامع انسانی دارد، عدم مدیریت و بهره‌برداری صحیح از آن سبب تخریب آن‌ها، ایجاد آلودگی در محیط زیست و نیز محرومیت نسل‌های آینده از این نعمت خدادادی می‌شود، اما با اصلاح روش‌ها و ارائه الگوهای مطلوب بهره‌برداری، تشخیص درست مصالح عمومی جهت هزینه کرد درآمدهای به‌دست آمده و مصرف بهینه آن می‌توان مسیر رشد و بالندگی را هموار نمود و راه رسیدن به توسعه متوازن و عدالت پایدار را تقویت کرد. در این مقاله به با بررسی متون فقهی و روایی و مراجعه به اقوال و انظار دانشمندان و فقیهان، مفهوم انفال روشن شده، به جهت تبیین و معرفی الگوها و روش‌های بهره‌برداری بهینه و مطلوب مبانی فقهی و حقوقی اختیاراتی حکومت اسلامی جهت واگذاری بهره‌برداری از انفال و راهکارهای فقهی انتقال ثروت از بخش عمومی به بخش خصوصی، تبیین گردیده است.

کلیدواژه‌ها: انفال، معادن، فقه، بخش خصوصی، بهره‌برداری

مقدمه

رشد و توسعه هر کشوری، در گرو داشتن دانش، تجربه، فناوری و استفاده بهینه و مطلوب از امکانات و ظرفیت‌های آن کشور است. در این راستا، بهره‌گیری درست

^۱. دکتری فقه اسلامی

و شایسته از منابع طبیعی و به ویژه انفال، جنگل‌ها، خاک، آب، هوا، مراتع و منابع طبیعی که ثروت‌های خدادادی برای بشر است، امری بایسته و ضروری به نظر می‌آید.

اما، متأسفانه آمار و ارقام نشان دهنده انهدام تدریجی این منابع ارزشمند و حیاتی در کل جهان و مخصوصاً در کشور افغانستان است. مهم‌ترین عاملی که در تخریب و ویرانی منابع طبیعی نقش دارد، عامل انسانی است. علل عمده تخریب‌گری انسان در این زمینه فقر مادی، فرهنگی و عدم استفاده بهینه از این منابع خدادادی است. پرسش مهم این است که چگونه می‌توان انسان مخرب را به انسان سازنده و احیاگر تبدیل کرد. آموزش و ترویج فرهنگ بهره‌برداری بهینه و صحیح تنها راهی است که چنین رسالتی را به عهده دارد، انسان به وسیله آموزش و ترویج فرهنگ سالم بهره‌برداری، درمی‌یابد که سود بلندمدت او در استفاده درست از منابع طبیعی است، زیرا با استفاده بهینه از منابع طبیعی موجود می‌توان راه رسیدن به توسعه را هموار نمود. زیرا، بهره‌برداری نامطلوب از منابع و ذخایر طبیعی مانند آب، خاک، جنگل، مرتع و انرژی (سوختهای فسیلی، نیروی باد و...)، که ارزشمندترین ثروت کشورها و پشتوانه عظیمی برای اقتصاد به شمار می‌آیند، از موانع اصلی توسعه می‌باشد. امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: هر که بدون بصیرت عمل کند، مانند کسی است که به بیراهه می‌رود؛ هر قدر شتاب کند، از هدف، دورتر می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۴/۱).

۱. انفال از دیدگاه اهل لغت

فرهنگ‌نویسان در مورد معنای لغوی انفال اتفاق نظر ندارند، خلیل فراهیدی انفال را جمع «نفل» و به معنای غنیمت دانسته است (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۳۲۵/۸). ابن اثیر میان «نَفْل» به فتح فا و «نَفْل» به سکون فا تفاوت قائل شده و اولی را به معنای غنیمت و دومی را به معنای زیادی دانسته است. (ابن اثیر، بی تا: ۹۹/۵؛ شرطونی خوری، ۱۳۸۵: ۴/۳، ۹). فیومی ماده «نفل» را به معنای غنیمت دانسته و گفته

است نوافل نماز را از آن جهت که زیاده بر واجبات است، نافله گفته‌اند (فیومی، ۱۴۰۵: ۸۵/۲).

عده‌ای به مالی که به‌عنوان بهره به‌دست آید، غنیمت گفته‌اند، چه از روی استحقاق، تملک گردد و چه بدون استحقاق، و خواه به‌رنج حاصل شود، یا به‌راحتی، و اعم از این که قبل از پیروزی باشد یا بعد از آن؛ اما نفل آن است که از غنیمت، پیش از تقسیم، به کسی داده شود. برخی دیگر، گفته‌اند انفال از ماده «ن - ف - ل» به‌معنای غنیمت، بخشش، افزون بر مقدار واجب، یا زیاده بر اصل است، نمازهای مستحبی را به این خاطر «نافله» گفته‌اند که زاید بر نمازهای واجب است (فیروز آبادی، ۱۴۱۲: ۷۹/۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸: ۲۴۵/۱۴-۲۴۴؛ طریحی، ۱۳۶۵: ۱۸۱۹/۳).

ملاحظه می‌شود در مورد معنای انفال میان صاحبان‌نظران و ارباب فرهنگ اختلاف است، لکن پس از بررسی گفتار آنان، می‌توان به قدر مشترک و جامعی دست یافت و چنین گفت بر هر شیء که زاید بر استحقاق و بر هر امری که خارج از روش عرف و غیر حتمی باشد، «نفل» اطلاق می‌شود. این که به نمازهای مستحبی نافله گفته می‌شود، چون اضافه بر واجبات است، و همچنین اگر «نوه» را نافله می‌گویند، برای این است که بر فرزندان، افزوده می‌شود و اگر به غنایم جنگی انفال گفته می‌شود، یا به این دلیل است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می‌ماند و به‌دست جنگجویان می‌افتد، و یا به این سبب است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می‌جنگند، نه برای غنیمت، و غنیمت موضوعی اضافی است که به‌دست آن‌ها می‌افتد. بنابراین، انفال به‌معنای شیء زاید بر استحقاق و زاید بر آن چیزی است که عرفاً مورد نظر اشخاص می‌باشد.

۲. انفال از دیدگاه فقها

الف. از دیدگاه فقهای شیعه

فقهای شیعی انفال را عبارت از اموالی دانسته‌اند که از جانب خداوند به پیامبر اکرم (ص) و پس از آن به امامان معصوم (ع) و جانشینان ایشان اختصاص دارد، و آن‌ها به هر نحوی که مصلحت بدانند آن را به مصرف می‌رسانند (آقارضا همدانی، ۱۴۱۶: ۲۳۸/۱۴؛ نجفی، ۱۳۶۲: ۱۱۵/۱۶؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۴۵). «انفال عبارت است از اموالی که امام (ع) از جهت خاص یعنی از جهت منصب امامت مالک است، همانگونه که رسول خدا از جهت منصب نبوت مالک آن بوده است» (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۳۳۷/۱).

بنابراین، در فقه امامیه به اموالی که مالک خصوصی ندارد، به امام و حاکم اسلامی تعلق دارد و در جهت تقویت اسلام، مصالح مسلمین و امت اسلامی مصرف می‌شوند، انفال اطلاق می‌گردد. (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۸۳/۱؛ منتظری، ۱۴۱۵: ۱۰۳/۱-۱۰۴؛ صانعی، ۱۳۷۹: ۴۰). در روایات اهل بیت، انفال اموالی است که از دارالحرب بدون جنگ گرفته می‌شود و نیز سرزمینی که اهلیش آن را ترک کرده و از آن هجرت می‌کنند و آن «فیء» نامیده می‌شود و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، اموالی که پادشاهان به این و آن می‌بخشد، بیشه‌زارها، جنگل‌ها، دره‌ها و سرزمین‌های موات، همه این‌ها از آن خدا و پیامبر (ص) و بعد از ایشان برای کسی است که قایم مقام اوست و او آن‌ها را در راهی که صلاح بداند، مصرف خواهد کرد (ابن ابی جمهور احسائی، ۱۴۰۵: ۷۹/۲؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۱/۲۵۴).

ب. از دیدگاه فقهای اهل سنت

مفهوم «انفال» در اصطلاح فقهی اهل سنت، کمی متفاوت‌تر از آن چیزی است که در فقه شیعه است. بیشتر فقهای اهل سنت، انفال را به غنائم جنگی و یا بخشی از غنائم جنگی تفسیر کرده و گفته‌اند انفال غنایمی است که افزون بر سهم غنیمت جنگجویان، به آنان داده می‌شود (زحیلی، ۱۹۹۷: ۵۸۹۱/۸). انفال مقداری

از غنیمت‌های جنگی است که پیش از این که در دست مسلمانان قرار گیرد، به بعضی از جنگجویان جهت ترغیب آنان در جنگ بخشیده می‌شود، انفال عبارت از سلب، لباس، سلاح و مرکبی است که از جنگجویان دشمن به دست می‌آید (قلعه جی، بی تا: ۳۲۳/۲).

ابن قدامه می‌نویسد: انفال عبارت است از اموال زیادی که افزون بر سهم جنگجو به وی داده می‌شود و به سه گونه تقسیم می‌شود.

الف- آن است که امام بعد از خمس، ربع غنیمت را به جنگجویان و کسانی که به عنوان پیشتاز با دشمن نبرد کرده‌اند، بدهد و بقیه را بین لشکر تقسیم نماید (ابن قدامه، ۱۳۹۲: ۳۷۸/۸).

ب- امام می‌تواند بعضی از جنگجویان را بر بعض دیگر به جهت مشقتی که تحمل نموده‌اند یا به جهت مقاومت و اعمال نیروی بیش‌تر، ترجیح دهد. و نیز ممکن است کسانی را که غنیمت به دست آورده‌اند، بر کسانی که غنیمت به دست نیاورده‌اند، برتری دهد و آن‌ها را سهم زیاده‌تر بدهد (قرطبی، ۱۴۲۵: ۳۸۳/۱؛ ابن قدامه، ۱۳۹۲: ۳۸۱/۸).

ج- آن است که امیر مثلاً بگوید: هر کس از این دژ بالا برود یا این بارو را خراب کند یا این نقب را بکند یا چنین کاری را انجام دهد، برای او چنین و چنان است و این کار نزد بیش‌تر اهل علم جایز است، اما مالک آن را ناپسند دانسته و گفته است: «این کار سبب می‌شود که جنگ برای دنیا صورت گیرد و برای رضای خدا نباشد» (قرطبی، ۱۳۷۲، اول سوره انفال). برخی قول مالک را مردود دانسته و گفته‌اند: در صورت وجود مصلحت هیچ اشکالی ندارد که این‌گونه امور انجام شود؛ فخر رازی می‌گوید، احتمال می‌رود مراد از «انفال»، چیزی غیر از غنایم باشد و در این صورت وجوهی محتمل است.

۱- اموالی از مشرکان از قبیل چهارپا، عبد و کالایی که برای مسلمانان بدون جنگ بر جای مانده باشد؛ که این اموال در اختیار پیامبر (ص) قرار داده می‌شود و تا هرگونه که مصلحت بداند، هزینه نماید.

۲- خمسی که خداوند برای صاحبان خمس قرار داده است.

۳- قسمتی از غنایم جنگی که امام برای تشویق جنگاورانی که کوشش فراوان می‌کنند و از خودگذشتگی نشان می‌دهند، علاوه بر سهمیه مقرر تعیین می‌نماید؛ مانند این که به گروهی از لشکر مثلاً بگوید: نصف غنیمتی که به دست آورید، برای خودتان باشد. از ابن عمر نقل شده است، که پیامبر (ص) هنگام تقسیم غنیمت، برای ترغیب به جنگ، سهم بعضی را که در جنگ دلاوری و شجاعت ابراز می‌داشتند، زیادتر از بعض دیگر قرار می‌داد (جوهری، ۱۳۵۰: ۵/۵۸؛ قرطبی، ۱۴۲۵: ۳۹۶/۱؛ محمد رشید رضا، ۱۹۹۰: ۱۰/۶-۳).

در مجامع روایی اهل سنت، از کتب صحاح تا مسانید و تفاسیر و کتاب‌های سیره، این مسئله به خوبی بازتاب یافته است. و بر اساس آن‌ها، انفال اموالی بوده که پیامبر (ص) به‌عنوان جایزه برای برخی از یاران خود اختصاص می‌داد، و با نزول آیه شریفه، مالکیت این اموال به رسول خدا داده نشد، بلکه حکم و اختیار مصرف این اموال در دست پیامبر (ص) قرار گرفت؛ و ایشان با این اختیار جدید، درباره لغو اعطای امتیاز انفال به مسلمانان پس از جنگ بدر نیز اختیار کامل داشت (سجستانی، ۱۴۱۰: ۳/۷۷؛ احمد بن حنبل، ۱۳۱۳: ۵/۳۲۲).

۲. بخش خصوصی (مالکیت خصوصی)

بخش خصوصی، در مقابل بخش عمومی و یا مالکیت عمومی مطرح می‌شود، و عبارت است از رابطه‌ای اختصاصی بین انسان و مال که به‌موجب آن مالک می‌تواند دیگران را از انتفاع و بهره‌برداری از آن منع کند و مداخله‌ی دیگران را جز در موارد استثنایی، در آن مال محدود نمایند. مانند مالکیت انسان نسبت به آبی که از رودخانه بر می‌دارد و یا هیزومی که از جنگل به‌دست می‌آورد (صدر، ۱۴۰۸: ۴۳۷-۴۳۸).

در مالکیت خصوصی، حق استفاده از یک چیز منحصرأ در اختیار یک شخص یا اشخاص معینی قرار دارد، سایرین بدون رضایت مالک حق بهره‌برداری و انتفاع از آن را نداشته و تصمیم‌گیری درباره‌ی توزیع و تخصیص منابع، فقط به‌عهده مالک می‌باشد. تنها او حق هرگونه تصرف، و نقل و انتقال را داشته و در اعمال قدرتش

نسبت به آن، خود را نماینده یا مأمور جامعه نمی‌داند، بلکه با ابتکار و اندیشه خود و بدون نیاز به دیگران در باره آن شیء تصمیم می‌گیرد.

بخش خصوصی در نظریه‌های مختلف حقوقی، اقتصادی، به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده، تلقی می‌شود که ریشه در تمایلات طبیعی انسان، و نیازها و ضرورت‌های زندگی اجتماعی آنان دارد و حتی با غریزه آنان سازگار است (مطهری، ۱۳۷۵: ۳۶۹/۶ - ۴۵۶؛ کمال یوسف، ۱۹۸۶: ۱۵۰) از این رو، وجود مالکیت خصوصی و احساس تملک انگیزه فعالیت را افزایش می‌دهد و انجام کارهای خیر و خدا پسندانه را در انسان تقویت می‌کند، چراکه بسیاری از افعال خیرخواهانه مانند کمک به دیگران و دستگیری از آنان مستلزم گذشت از آن چیزی است که انسان به آن تعلق خاطر داشته باشد.

۳. بهره‌برداری

برای بهره‌برداری، در لغت معانی مختلفی ذکر شده‌اند: بهره برداشتن؛ سود بردن، برداشتن حاصل زراعت، به‌دست آوردن و به فروش رساندن محصول کارخانه یا آنچه از معادن استخراج می‌شود، کسب منفعت به‌واسطه موضوعی، تمتع بردن از عایدات هر عمل، به انبار بردن یا متصرف شدن محصول اعم از کشت و کارخانه و... (عمید، ۱۳۸۹: ۴۶۲/۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۲۲/۱۱).

در اصطلاح بهره‌برداری، یعنی استفاده و به‌کارگیری صحیح و مناسب از تجهیزات و منابع در بهترین شرایط و راندمان ممکن و با کمترین صدمه و با مؤثرترین شیوه. به بیان دیگر، بهره‌برداری، یعنی استفاده بهینه و شایسته از منابع طبیعی، اعم از کشاورزی، حفاری، عملیات استخراج و استکشاف و ساختمان‌سازی است. و لازمه انجام صحیح این کار، داشتن دانش، تجربه و تخصص است. پیامبر اسلام (ص) با عنایت به این نکته مهم می‌فرماید: هرگاه قصد کاری داشتی، آن را با دانش، درایت و تخصص انجام بده (طبرسی، بی‌تا: ۴۵۸) چراکه کار اندک آگاهانه، سودمند می‌افتد و عمل بسیار جاهلانه، سودی نمی‌بخشد (پاینده، ۱۳۲۴: ۱۸۰).

امام علی (ع) می‌فرماید: خداوند عزوجل، انسان حرفه‌ای (متخصص) و امین را دوست دارد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۳/۵).

بهره‌برداری از جهات مختلف، قابل بحث می‌باشد که از جمله می‌توان به روش‌های فنی، اقتصادی و مدیریتی آن و باتوجه به آثار سیاسی، اقتصادی، زیست‌محیطی، جغرافیایی در سطح کشور، منطقه و بین‌المللی اشاره کرد (سعید فراهانی فرد، ۱۳۸۹: ۳۵).

مفهوم بهره‌برداری، منحصر در استفاده صحیح از منابع مادی نیست، بلکه مبسوط در کلیه شؤون زندگی است. بهره‌برداری بهینه، واژه‌ای نیست که بتوان محدودیت مکانی یا حرفه‌ای و تخصصی برای آن قایل شد، بلکه فرهنگ و بینشی است که می‌بایستی از زندگی فردی و خانوادگی تا کارخانه، دانشگاه، اداره، بازار و جامعه، مورد توجه باشد. عقل و منطق حکم می‌کند که در همه جا و در هر کاری در جهت بهره‌برداری بهینه از منابع موجود کوشید و برای سهولت و کوتاه کردن روش‌های انجام کار تلاش کرد. اگر بهره‌برداری بهینه، در مجموع و کلیت خود به صورت یک فرهنگ نگریسته شود، آن‌گاه جامعه و کشور به مجموعه‌ای پویا، کارآ و آگاه تبدیل می‌شود که در آن از هر فرصت به نفع مصالح اجتماع بهره‌برداری خواهد شد.

۴. راهکارهای فقهی در بهره‌برداری بخش خصوصی از انفال

در نظام اقتصادی اسلام، با وجود این که بیشتر منابع در مالکیت دولت و یا حد اقل تحت سرپرستی او قرار دارد، اما راهکارهای فراوانی برای استفاده بخش خصوصی از منابع در نظر گرفته شده است. این مسئله، دولت اسلامی را قادر می‌سازد تا مناسب‌ترین روش را در بهره‌برداری از منابع طبیعی مطابق با شرایط زمانی و مناسب با دانش و تجربه بشری برگزینند.

مالکیت منابع، توسط دولت در برخی حوزه‌های عمومی به معنای این نیست که دولت و یا مجموعه حکومت باید تصدی و بهره‌برداری مستقیم از منابع را بر عهده بگیرد؛ زیرا شأن دولت در استفاده از منابع عمومی حاکمیت، نظارت و

سیاست‌گذاری است که می‌تواند با استفاده از واگذاری مشروط و بستن قرارداد با بخش خصوصی به بهره‌برداری از منابع طبیعی و انفال اقدام کند. سیرهٔ پیامبر و امامان معصوم و خلفا در مورد انفال و فیء این نبوده که دولت متصدی بهره‌برداری از منابع شود، بلکه سیره در واگذاری بهره‌برداری به مردم، نظارت و هدایت در آمدهای حاصله، به رفع نیازهای دولت اسلامی بوده است. چنانکه پیامبر اسلام (ص) بخشی از زمین خیبر را که به دولت اسلامی منتقل شده بود، در اختیار ساکنان منطقه قرار داد و در محصول با آنان شریک شد (نظری، ۱۳۹۱: ۳۵). به‌طور کلی، از دیدگاه فقها بهره‌برداری از انفال و منابع طبیعی به طرق ذیل امکان‌پذیر است.

۴-۱. بهره‌برداری انفال توسط بخش عمومی و با تصدی مستقیم دولت

بخش دولتی، می‌تواند در استفاده از منابع طبیعی؛ مانند اراضی، جنگل‌ها، معادن، دریاها و... مستقیماً خود اقدام به سرمایه‌گذاری نموده و باتشخیص الویت‌های زمانی و منطقه‌ای و رعایت مصالح نظام به آباد ساختن اراضی، ساختن شهرک‌ها و مجتمع‌های مسکونی، استخراج معادن و منابع زیرزمینی، تأسیس صنایعی در جهت بهره‌برداری و تبدیل مواد اولیه به دست آمده از معادن، تأسیس و گسترش مزارع کشاورزی، فعالیت در بخش خدمات و... بپردازد. این روش، بیشتر در استخراج معادن بزرگ و ارزشمندی مانند نفت و طلا و نیز در مواردی که حضور مستقیم دولت در ایجاد اشتغال و برقراری عدالت توزیعی در جامعه مؤثر است، کاربرد دارد.

۴-۲. بهره‌برداری انفال از طریق مشارکت بخش خصوصی (مردم)

دولت به‌منظور کاهش هزینه‌ها و ایجاد انگیزه در بخش خصوصی و در عین حال داشتن نظارت قوی بر عملکرد آن، می‌تواند تصدی و بهره‌برداری از منابع طبیعی را با مشارکت مردم و استفاده از سرمایه و نیروی کار آنان انجام دهد و این نوع مشارکت از راه‌های مختلفی امکان‌پذیر می‌باشد.

۳-۴. عقد شرکت با بخش خصوصی

عقد در لغت به معنای گره بستن، عهد بستن، استوار کردن پیمان، و توافق دو یا چند تن برای ایجاد یا انتفاء حقی است. شرکت در لغت به معنای شریک شدن و همدست شدن در کاری (معین، ۱۳۷۶: ۲۰۳۹ - ۲۳۲۳) و یا مخلوط نمودن دو ملک است: «الشركة و المشاركة: خلط الملكین...» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۵۱). عقد شرکت در اصطلاح عبارت است از اجتماع حقوق مالکین متعدد در شیء واحدی به نحو اشاعه: «الشركة اجتماع حقوق الملاك فی الشیء الواحد علی سبیل الشیاع» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۰۵/۲؛ علامه حلی، بی تا: ۲۱۹؛ فخرالمحققین، ۱۳۶۳: ۲۹۸/۲؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۲۰۷/۲؛ حلی، ۱۴۰۷: ۵۴۳/۲؛ طباطبائی، بی تا: ۳۰۲/۱؛ عراقی، ۱۴۱۸: ۵۲) و یا عقدی است که به موجب آن دو یا چند نفر به منظور تصرف مشترک و تقسیم سود و زیان حقوق خود را در میان می گذارند تا مالک سهمی مشاع از این مجموعه شوند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۶/۲).

بنابراین، عقد شرکت عبارت است از تجمیع حقوق دو یا چند مالک در چند مال برای رسیدن به هدف معین. هریک از شرکا به نسبت سهم خود در نفع و ضرر سهم می باشد، مگر این که برای یک و یا چند نفر آنان در مقابل عملی، سهم زیادتری منظور شده باشد.

هدف از ایجاد چنین اتحادی، این است که اموال به شیوه خاص و به وسیله اشخاص معین اداره شود و سود و زیان ناشی از این اقدام، بین شرکا تقسیم گردد که از آن به عنوان تقسیم سود و زیان ناشی از اداره مشترک، تعبیر می شود. به طور معمول شرکا، یک هدف مادی و مالی را دنبال می کنند، ولی هیچ مانعی ندارد که هدف از تشکیل شرکت جنبه اخلاقی و اجتماعی نیز داشته باشد؛ مثلاً کمک به درماندگان و تشویق دانشمندان و محققان و اشاعه ورزش بین جوانان و غیره. دولت می تواند از طریق انعقاد پیمان با بخش خصوصی در پروژه های مختلف، مثلاً طرح کشاورزی و احیای زمین های موات و ... اقدام به سرمایه گذاری کند. طبیعی است سهم سود دولت در این قراردادها باید رابطه منطقی با سود انتظاری طرح داشته باشد، بدین معنا در مناطق و طرح هایی که رغبت بخش خصوصی

برای سرمایه‌گذاری در آن‌ها بیشتر است، به‌طور متناسب دولت باید سهم بیشتری طلب کند، اما در طرح‌های که دارای سود انتظاری کم بوده و در نتیجه، رغبت برای سرمایه‌گذاری برای آن‌ها کمتر و در عین حال، انجام آن طرح برای رشد و توسعه کشور و ایجاد اشتغال و... مناسب است، دولت باید سهم سود کمتری برای خود قرار دهد و حتی گاهی لازم است برای انجام آن‌ها متقاضیان را مورد حمایت قرار داده و کمک‌های نیز بکند.

۵-۴. عقد مزارعه و مساقات

یکی دیگر از راه‌های مشارکت دولت با بخش خصوصی این است که مثلاً اراضی انفال در اختیار کشاورزان و باغداران قرار گرفته و بر طبق مزارعه و مساقات، سود بین طرفین تقسیم شود.

مزارعه در لغت به معنای باهم زراعت کردن یا قرار کشتکاری باهم گذاشتن است، و نیز به معنای کاشتن دانه که همان کشاورزی است، می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۷۹/۲؛ عمید، ۱۳۸۹: ۱۰۸).

در اصطلاح، مزارعه عقدی است که به سبب آن یکی از طرفین، زمینی را برای مدت معینی در اختیار طرف دیگری قرار می‌دهد که در آن کشاورزی کرده و محصول را باهم تقسیم کنند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۴۹/۲؛ امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۸۴/۱) و یا این که مالک، زمین را در اختیار زارع بگذارد تا او زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد (امام خمینی، بی‌تا: ۳۰۲، مسئله ۲۲۲۸). بنابراین، به‌موجب قرارداد کشاورز، زمین را کشت کرده و محصول به نسبت معین و با توافق طرفین بین آن‌ها تقسیم می‌شود. سایر عوامل تولید غیر از کار و زمین مانند بذر، کود، زمین، تراکتور و... بر طبق توافق طرفین می‌تواند به‌عهده مالک و یا کشاورز و یا شخص سومی باشد.

در عقد مزارعه باید مدتی که زمین در اختیار عامل قرار می‌گیرد، معین شود چراکه الزام و التزام طرفین به عقدی که زمان آن مجهول است، امکان‌پذیر نمی‌باشد (خویی، ۱۴۳۰: ۲۲۸/۳۱). البته، این مدت باید متناسب با مدت زمان

کشت باشد؛ مثلاً اگر برای کشت گندم فقط شش ماه پاییز و زمستان را قرار دهند، در حالی که گندم در بهار می‌روید، چنین عقدی باطل است؛ زیرا که هدف طرفین از کشت گندم حاصل نمی‌شود. و نیز زمان تعیین شده نباید کمتر از مدت زمان به‌دست آمدن محصول باشد (یزدی، ۱۴۲۴: ۲۹۱/۵؛ امام خمینی، ۱۳۷۹: ۶۳۵/۱). مسابقات در لغت به معنای آب دادن و یکدیگر را سیراب کردن (دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۱۲/۱۹) و یا واگذاری نخل‌ها یا درختان انگور به دیگری به منظور اصلاح، آبیاری و آبادسازی آن است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۰۶/۳) و در اصطلاح، عقدی است که به سبب آن یکی از طرفین (مالک) باغی را در اختیار دیگری (باغبان) قرار می‌دهد تا وی روی آن باغ فعالیت باغداری کند و محصول را باهم تقسیم کنند (محقق حلی، ۱۵۴/۲؛ امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۹۰/۱). پس مسابقات قراردادی است بین مالک و باغبان به منظور پرورش درختان توسط باغبان و تقسیم محصول بین طرفین.

در مسابقات، زمان باید معلوم بوده و کمتر از زمانی که میوه به‌دست می‌آید نباشد، چون کاری که مدت آن مجهول و یا کمتر باشد، التزام طرفین به آن ممکن نیست و با اصل معامله در تضاد است (خویی، ۱۴۳۰: ۳۲۵/۳۱). عقد مسابقات باید قبل از رویدن میوه منعقد شود و اگر بعد از آن باشد، تنها در صورتی معامله صحیح است که درختان نیاز به کارهایی مثل آبیاری داشته باشند، و گر نه معامله صحیح نخواهد بود (یزدی، ۱۴۲۴: ۳۴۹/۵). سهم هر کدام از طرفین نیز باید به‌صورت کسر مشاع، مانند نصف یا ثلث از میوه‌ها در معامله تعیین شود و اگر قرار بگذارند که مثلاً ۵۰۰ کیلو از میوه‌ها برای مالک و بقیه برای کارگر باشد، معامله باطل است (یزدی، ۱۴۲۴: ۵/۳۵۰). زیرا، قانون‌گذار اسلام این قیدها و محدودیت‌ها را لازم دانسته است.

بنابراین، مزارعه و مسابقات، شبیه مضاربه از نوع شرکت کار و سرمایه در یک فعالیت اقتصادی به‌منظور کسب سود است. با این تفاوت که در مضاربه، فعالیت مورد نظر، تجارت است و در مزارعه و مسابقات شرکت کار و سرمایه در امر کشاورزی و باغداری. در مزارعه صاحب آب و زمین با فردی قرارداد کشاورزی

منعقد می‌کند و توافق می‌کنند که محصول کشاورزی به نسبت معین میان آن‌ها تقسیم شود. و در مساقات، صاحب درخت با یک کارگر، قراردادی منعقد می‌کند که عهده‌دار عملیات باغبانی از قبیل آب دادن و دیگر کارها شود و هرکدام به نسبت معین سهمی از محصول داشته باشد.

در مزارعه و مساقات لازم نیست زارع حتماً مالک زمین و باغ باشد، بلکه مالک منافع آن هم اگر باشد کافی است و یا این‌که به‌عنوان ولایت، قیمومت و کالت حق تصرف داشته باشد و حتی کسانی که به نوعی دارای حق انتفاع مثل رقبی، سکنی و عمری از زمین هستند، ولی خود به دلایلی قادر به کشت و زرع زمین نیستند، می‌توانند به عقد مزارعه روی آورند و از بی‌مصرف ماندن زمین کشاورزی جلوگیری کنند. با توجه به این نکته، در منابع انفال و زمین‌های که دارای مالکیت عمومی است، مزارعه و مساقات راه پیدا می‌کند.

در عقد مزارعه و مساقات هر یک از متعاملین می‌توانند، شرایطی را برای طرف دیگر بگذارند، منوط به آنکه برخلاف مضامین کتاب و سنت و برخلاف مقتضی عقد نباشد؛ مثلاً مالک زمین می‌تواند در ضمن عقد به نفع خود شرط کند که علاوه بر سهمش از محصول، مبلغی را نیز زارع به او بدهد.

زراعت و کشاورزی به دلیل اهمیت و نقش بسیار مهمی که در توسعه و پیشرفت کشورها دارد در شریعت مقدس اسلام از جایگاه بلندی برخوردار است. پیشوایان دینی در سخنانی، کشاورزی را از محبوب‌ترین کارها در نزد خداوند متعال برشمرده‌اند و آن را گنج‌های خداوند در روی زمین دانسته‌اند (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۷، باب ۱۰، حدیث ۳)، و بر محبوبیت و مشروعیت آن تأکید فراوان نموده‌اند (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۴۴/۱۹). پیامبر اکرم (ص) درختان مزرعه خبیر را برای نگهداری و سقایت واگذار نمود که فقهاء این فعل حضرت را بر مساقات تطبیق نموده‌اند (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۴۴/۹). چنین قراردادی بین پیامبر اکرم و یهودیان در مورد زمین‌های خبیر بیانگر اهمیت و ارزش زراعت و باغداری در دین مقدس اسلام است.

۴-۶. بهره‌برداری انفال از طریق واگذاری مالکیت انفال به بخش خصوصی

سیاست اولیهٔ اسلام در فعالیت‌های اقتصادی و از جمله استفاده از منابع طبیعی این است که این فعالیت‌ها توسط خود مردم صورت گیرد. و دولت فقط در موادی که بخش خصوصی انگیزه قوی برای ورود در آن بخش را ندارد و یا سپردن آن به بخش خصوصی منافع گروه‌های ضعیف و یا منافع ملی را به خطر می‌اندازد و نیز در شرایط خاص زمانی، چون جنگ، قحطی و...، تصدی فعالیت اقتصادی را به‌عهده می‌گیرد، و در واقع فعالیت دولت مکمل فعالیت بخش خصوصی است، نه جانشین آن. در سایر موارد دولت می‌تواند استفاده و بهره‌برداری از منابع و از جمله انفال را به بخش خصوصی واگذار نماید.

این واگذاری ممکن است به دو شکل صورت پذیرد. اول، واگذاری ملکیت، دوم واگذاری منافع. انتقال مالکیت منابع به بخش خصوصی بر اساس مبنای مشهور فقیهان از راه‌های زیر امکان‌پذیر است.

از طریق فروش

دولت اسلامی می‌تواند برخی از منابع طبیعی، چون زمین‌های موات و یا زمین‌های آباد را با رعایت مصالح نظام، از طریق مزایده به فروش برساند، همچنین می‌تواند برای تقویت تعاونی‌ها و یا قشر خاصی از جامعه، تسهیلات خاصی به این گروه اعطا کند. مثلاً، از طریق فروش اقساطی و همراه با اعطای وام بلندمدت به آن‌ها کمک کند.

از طریق اجاره به شرط تملیک

اجاره به شرط تملیک عبارت است از واگذاری اموال منقول و غیرمنقول توسط موجر (مالک، بانک) از طریق انعقاد قرارداد اجاره برای مدت معین، مشروط بر این‌که مستاجر در صورت عمل به شرایط مندرج در متن قرارداد، مالک اموال گردد (موسویان، ۱۳۸۲: ۵۴). به عبارت دیگر، اجاره به شرط تملیک قراردادی است که در آن شرط شده باشد مستأجر در پایان مدت اجاره و در صورت عمل به

شرایط قرارداد، مالک کالای مورد اجاره شود. اجاره به شرط تملیک تلفیقی از دو عقد بیع و اجاره است و در واقع شرط بیع در ضمن عقد اجاره است که با پرداخت تمام اقساط، مستأجر (مشروطه) مالک عین مستأجره بشود (موسویان، ۱۳۸۲: ۵۶). دولت می‌تواند با استفاده از این عقد برخی از منابع را به بخش خصوصی منتقل کند بدین صورت که در ابتدا آن‌ها را اجاره دهد، اما شرط نماید که هرگاه به مفاد قرارداد اجاره عمل شود در پایان مدت، دولت آن را به طرف قرارداد تملیک کند.

از طریق عقد جعاله

جعاله در لغت به معنای چیزی است که به شخصی در مقابل انجام دادن کاری پرداخت می‌شود (زبیدی، ۱۴۱۴/ ذیل «جعل»؛ ابن قتیبه، ۱۹۸۸: ذیل «جعل»). در اصطلاح عبارت است از التزام به پرداخت اجرت (عوض) در برابر انجام دادن کار حلال مورد نظر (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۸۷/۳۵) و گاهی نیز به عقد و یا صیغه‌ای که دلالت بر این التزام نماید، جعاله گفته می‌شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۲: ۱۴۵/۱۰؛ فخر المحققین، ۱۳۶۳: ۱۶۲/۲؛ عاملی شهید اول، ۱۴۱۴: ۹۷/۳).

علمای اهل سنت جعاله را تعهد به دادن عوضی معلوم در برابر انجام دادن کاری معین، یا کاری مجهول که آگاهی از مقدار آن دشوار است، تعریف کرده‌اند (خطیب شربینی، ۱۴۲۱: ۴۲۹/۲) و یا جعاله مقرر کردن مالی به ازای انجام دادن کاری معلوم یا مجهول برای مدتی مجهول است (مرداوی، بی تا: ۳۸۹/۶). عده‌ای دیگر گفته‌اند، جعاله اجاره منفعتی است که احتمال دستیابی به آن زیاد است (زحیلی، ۱۹۹۷/۱۴۱۸: ۳۸۶۴/۵).

بنابراین، جعاله عبارت است از التزام شخص به ادای اجرت معلوم در مقابل عملی، اعم از این که طرف معین باشد، مثل این که به فرد خاصی گفته شود اگر این کار برای من انجام دهی فلان مبلغ به تو خواهم داد، و یا غیر معین باشد، مثل این که گفته شود هر کس این کار را برای من انجام دهد این مبلغ را در اختیار او قرار خواهم داد. در مورد بحث ما، نیز دولت می‌تواند به مردم اعلام کند، هر کس

این اراضی را آباد کند و یا این معدن را استخراج کند یا در این دریاچه اقدام به پرورش ماهی نماید، بخشی از آن را به او واگذار می‌کند.

از طریق عقد هبه

هبه در لغت به معنای بخشیدن و دادن مالی به کسی بدون عوض است (عمید، ۱۳۸۹: ۱۰۸۲) و در اصطلاح و عرف فقها، تملیک فی الحال مال بدون عوض می‌باشد؛ یعنی واهب آن چیزی را که ملک خودش است، رایگان و بلاعوض به دیگری انتقال بدهد (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۵۳/۱؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۳: ۲۲۱/۴) به هبه عطیّه و نحلّه نیز گفته می‌شود (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۵۹/۲۸ - ۱۶۰).

هبه در معنای عام، عبارت است از عقدی که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به نفر دیگری تملیک کند. به عبارت دیگر، هبه تملیک مجانی مال است. هبه به این معنی شامل انواع بخشش‌ها مانند هدیه، جایزه، صدقه و وقف می‌شود، اما هبه به معنای خاص، تملیک مجانی و منجز عین است بدون این که قصد قربت یا عنوان دیگری مانند اکرام در آن شرط باشد (فراهانی فرد، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

دولت می‌تواند به منظور عادلانه کردن توزیع درآمد و حمایت از برخی اقشار، بخشی از انفال را به فرد و یا گروه و نهادهایی هبه نماید، هبه این ثروت‌ها باید ضابطه‌مند و مطابق با مصالح جامعه صورت گیرد.

از طریق احیاء

احیاء در لغت به معنای زنده کردن و در اصطلاح به معنای آباد ساختن زمین موات و آماده بهره‌برداری کردن هر یک از ثروت‌های طبیعی است. به عبارت دیگر، به زمینی که بر اثر بی‌آبی یا آب‌گرفتگی یا نی‌زار بودن و یا موانع دیگر، آماده بهره‌برداری نیست، «موات» و به عملیات برطرف کردن موانع و آماده‌سازی آن برای بهره‌برداری، «احیاء» گفته می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ۱/ ۳۱۱). چاه، نهرها و معدن‌ها نیز ملحق به زمین هستند.

احیای زمین

احیای زمین برای سکونت، با سقف زدن بر آن به حدی که قابل سکونت باشد صورت می‌گیرد، هر چند برای آن در گذاشته نشود. برای آغل چارپایان یا خشک کردن میوه و مانند آن، به دیوارکشی هر چند با چوب یا نی باشد و برای کشاورزی به برطرف کردن موانع آن مانند قطع آب اضافی، جدولکشی جهت آبیاری و کندن چاه، محقق می‌شود. در تحقق احیا به صرف تحجیر اختلاف است. به نظر مشهور، تحجیر مرحله آغازین احیا است، نه محقق آن؛ هر چند موجب ثبوت حق اولویت است (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ۱/۳۱۱).

احیای نهر و چاه: احیای نهر به کندن آن در زمین مباح و وصل کردن به منبع آب، به حدی که به آسانی آب در آن جریان یابد، و احیای چاه به حفر و آماده کردن آن برای گرد آمدن آب در آن - هر چند در وضعیت فعلی آب نداشته باشد - محقق می‌گردد (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۵: ۱/۳۱۱).

احیای معدن: معدن دو قسم است یا آشکار است، مانند معدن نمک که جوهرش پیدا است یا نهان مانند معدن طلا و نقره که جوهر آن، در پرتو تلاش و با روش ویژه‌ای آشکار می‌گردد.

پیرامون مفهوم معدن ظاهری بین فقها اختلاف وجود دارد. برخی از فقها ملاک را در دسترس بودن اصل معدن یا در طبقات زمین واقع شدن آن می‌دانند (نجفی، ۱۳۶۲: ۱۱۰/۳۸؛ امام خمینی، ۱۳۷۹: ۳۲۰/۲) و می‌گویند معادنی که دسترسی به آن‌ها نیاز به کار، تلاش و هزینه ندارد، معادن ظاهری است مانند نمک، نفت، قیر، کبریت و مومیایی که فقط جمع‌آوری آن‌ها مستلزم کار است. در مقابل، معادن که اظهار و کشف آن‌ها نیازمند کار و تلاش و هزینه دارد، باطنی است.

گروه دیگری از فقها، معادن ظاهری را معادنی می‌دانند که کشف جوهر معدنی آن‌ها نیازمند کار نیست، برخلاف معادن باطنی مانند طلا و نقره که به‌طور معمول همراه با ناخالصی است، از نظر این گروه، ملاک ظاهری و باطنی در درجه خلوص و مقدار ناخالصی معدن است؛ آنان ظاهر بودن را مساوی با خالص بودن دانسته‌اند (علامه حلی، بی‌تا: ۴۰۳/۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۴۴۲/۲۱) و معادن باطنی را معادنی

می‌دانند که جوهر آن‌ها پیدا نباشد، اعم از اینکه موجود در سطح زمین بوده و یا در اعماق زمین باشد. به هر حال، معدن که نوعاً پنهان است، مانند طلا چنانچه آشکار باشد و یا نیاز به حفّاری نداشته باشد و با کنار زدن مقداری خاک آشکار شود در حکم معدن آشکار است، و بالعکس هرگاه معدن در دل زمین باشد و با حفّاری استخراج شود حکم معدن نهان را دارد.

احیا یکی از مکانیزم‌های است که توسط شرع برای میدان دادن به بخش خصوصی پیش‌بینی شده است. بر این اساس، همهٔ افراد بر اساس ضوابطی می‌توانند ضمن استفاده مطلوب از منابع طبیعی، هم نیاز خود را برآورده سازند و هم موجبات رشد و توسعه جامعه را فراهم کنند؛ ضمن این‌که از گسترش بی‌رویه و غیر ضروری دولت نیز جلوگیری می‌کند. همانطور که گفته شد، احیاکننده تنها اولویت تصرف نسبت به دیگران پیدا می‌کند و مالکیت منبع همواره برای دولت اسلامی محفوظ می‌ماند.

۵. بهره‌برداری انفال از طریق واگذاری منافع انفال به بخش خصوصی

گروهی از فقیهان مالکیت انفال را قابل انتقال به بخش خصوصی ندانسته و معتقدند دولت حق ندارد این منابع را که حق همهٔ نسل‌های آدمی باشد، به یک عدهٔ خاص واگذار کند و فقط می‌تواند اقدام به واگذاری منافع آن‌ها در مدت محدودی به بخش خصوصی نماید. این کار از چند طریق ممکن است.

۵-۱. اجاره دادن منابع در دوره معین

اجاره، عقدی است که به‌موجب آن فردی منفعت مال خود را در مقابل عوض، به دیگری منتقل می‌کند، تا مستأجر مالک منافع عین مستأجره بشود. مورد اجاره ممکن است اشیا، انسان، و یا حیوان باشد. بنابراین، شخص می‌تواند منافع منازل مسکونی، باغ، مزرعه، ماشین، و اسب سواری و حتی منافع خود را در مقابل مبلغ معینی به ملکیت دیگری درآورد.

دولت نیز می‌تواند بهره‌برداری از معادن، دریاها، رودخانه‌ها، جنگل‌ها و اراضی موات را به اشخاص حقیقی و یا حقوقی با شرایط خاصی اجاره دهد و مصالح عمومی را به صورت شرایط ضمن قرارداد لحاظ نماید، افزون بر این‌که با اجاره دادن این منابع بار تصدی‌گری خود را کاهش داده و از توانایی بخش خصوصی نیز استفاده می‌کند. همچنین می‌تواند حق نظارت را برای خود محفوظ بدارد. خصوصیت این روش این است که امکان نظارت دولت برای این طرح‌ها بیشتر بوده علاوه بر آن، می‌توان میزان اجاره را سالانه و مطابق با شرایط اقتصادی روز و وضعیت طرح قرارداد، دریافت نمود.

۲-۵. اقطاع (واگذاری امتیاز بهره‌برداری یا صدور پروانه بهره‌برداری)

دولت اسلامی در صورتی که مصلحت بداند می‌تواند بهره‌برداری از زمین و یا معدن را به افراد و یا گروه‌های درآمدی با هدف توزیعی واگذار کند. این کار در موارد متعددی از جانب پیامبر اکرم (ص) صورت گرفته است، مانند اقطاع زمینی در حضر موت به عبدالله ابن مسعود و زمینی در عقیق به بلال بن حارث (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۸۹۳/۴). گفته شده، این نوع اقطاع مفید ملک نیست، بلکه تنها حق اختصاص ایجاد می‌کند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۸۹۳/۴). در شرایط فعلی، این کار به صورت واگذاری امتیاز بهره‌برداری و با صدور پروانه بهره‌برداری، صورت می‌گیرد.

۳-۵. حيازت

یکی از طرق بهره‌برداری انفال، منابع طبیعی، مراتع، چراگاه‌ها و شیلات حيازت است، که به معنای جمع‌آوری و تسلط بر منابع منقول با قصد تملک و استفاده از آن است. به بیان روشن‌تر، منابع طبیعی یا به صورت آماده در طبیعت وجود دارد و یا استفاده از آن نیازمند کار و تلاش است. در صورت اول، بهره‌برداری از منابع بدون حيازت ممکن است، مانند استفاده از مراتع برای چرانیدن حیوانات، استفاده از رودخانه به منظور قایقرانی و... در این صورت بدون تملک منابع می‌توان از آن استفاده کرد، اما اگر استفاده از منابع مبتنی بر حيازت باشد، مانند استفاده از آب

رودخانه برای کشاورزی و استفاده از حیوانات صحرا و ماهی دریا به منظور تأمین غذا، در این صورت حیازت موجب تملک می‌شود.

مصدق حیازت در میان عقلاً مختلف است؛ مثلاً در زمین زراعی حیازت آن به احیا محقق می‌شود، در زمین مسکونی با دیوارکشی، در ماهی با قرار گرفتن در تور ماهیگیری و در حیوانات با صید و گرفتن، حیازت تثبیت می‌گردد. امام صادق (ع) در مورد کسی که مال و یا شتری را در بیابان پیدا کند، که از پا افتاده و صاحبش آن را رها کرده و برای مال خرج کند، به‌طوریکه او را از مرگ و ناراحتی نجات دهد، می‌فرماید: آن حیوان برای اوست و همانند شیء مباح است (حر عاملی، ۱۴۲۴: ۱۷، کتاب لقطه، باب ۱۳، ح ۲). تشبیه امام، حیوان و یا شیء پیدا شده را به شیء مباح دلالت بر این دارد هر شیء مباحی را که انسان پیدا کند، مالک می‌شود. مسئله‌ی مهم، در مورد حد حیازت است، برخی آن را مقدار نیاز حیازت‌کننده، گروهی علاوه بر نیاز شخصی، حیازت برای کسب و توسعه در زندگی را بر حد آن افزوده‌اند، بعضی گفته‌اند در صورت کمبود منابع و کثرت تقاضا، حیازت باید به مقداری باشد که موجب محدودیت و ضرر دیگران نشود (مکارم شرازی، ۱۴۱۱: ۱۲۲/۲-۱۳۵). با در نظر گرفتن حق نسل‌های آینده در برخورداری از مزایا و منافع انفال، حیازت و چگونگی بهره‌برداری از آن باید بگونه‌ای باشد که ضمن حفظ اصل منبع، تعادل موجود در گونه‌های حیاتی را مخدوش نسازد و نسبت به حق نسل‌های بعدی نیز اجحاف و ظلمی صورت نگیرد.

نتایج

نتایج و دستاوردهای تحقیق را می‌توان به‌طور خلاصه چنین بیان کرد: قدر مشترک و جامع گفتار اهل لغت در مورد انفال این است، بر هر شیء که زاید بر استحقاق و بر هر امری که خارج از روش عرف و غیر حتمی باشد، «نفل» اطلاق می‌شود.

در فقه امامیه، به اموالی که مالک خصوصی ندارد، به امام و حاکم اسلامی تعلق دارد و در جهت تقویت اسلام، مصالح مسلمین و امت اسلامی مصرف می‌گردد

انفال اطلاق می‌شود. اما در فقه اهل سنت، انفال را به غنائم جنگی و یا بخشی از غنائمی جنگی تفسیر کرده‌اند که افزون بر سهم غنیمت جنگجویان، به آنان داده می‌شود.

در نظام اقتصادی اسلام، با وجود این‌که بیشتر منابع در مالکیت دولت قرار دارد، اما راهکارهای فراوانی برای استفاده و بهره‌برداری بخش خصوصی از منابع در نظر گرفته شده است. مالکیت منابع توسط دولت به این معنای نیست که دولت باید تصدی و بهره‌برداری مستقیم از منابع را برعهده بگیرد؛ زیرا شأن دولت حاکمیت، نظارت و سیاست‌گذاری است.

دولت هم می‌تواند با تشخیص اولویت‌های زمانی و منطقه‌ای و رعایت مصالح خود، مستقیماً در بهره‌برداری از منابع طبیعی اقدام کند؛ هم می‌تواند بهره‌برداری از انفال را با مشارکت مردم و استفاده از سرمایه و نیروی کار آنان با عقد قرار داد، شرکت، مزارعه و مساقات و ... انجام دهد، و هم می‌تواند اقدام به واگذاری مالکیت و یا منافع انفال به بخش خصوصی از طریق عقود شرعی نماید.

منابع

١. همدانی، آقارضا، (١٤١٦ هـ. ق.). مصباح الفقيه، مصحح، محمد باقری - نورعلی نوری - محمد میرازی - سید نورالدین جعفریان، مؤسسة الجغرفیه لاحیاء التراث و مؤسسة نشر اسلامی.
٢. احسانی، ابن ابی جمهور، (١٤٠٥ هـ. ق.) عوالی اللالی، قم: انتشارات سید الشهداء.
٣. ابن اثیر، (بی تا). النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، قم: مؤسسة مطبوعاتی اسماعیلیان.
٤. ابن قتیبه، (١٤٠٨ هـ. ق.). غریب الحدیث، بیروت.
٥. ابن قدامه، ابو محمد عبداللّه بن احمد، (١٣٩٢). المغنی، بیروت: دارالکتاب العربی.
٦. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، (١٤٠٨ ق.). لسان العرب، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
٧. ابن هشام، عبدالملک، (١٩٧٥ م.). السیره النبویه، به کوشش مصطفی سقا و دیگران، بیروت.
٨. ابی داود سجستانی، سلیمان بن اشعث، (١٤١٠ ق.). سنن ابی داود، بیروت: دار الفکر.
٩. ابن حنبل، احمد (١٣١٣ ق.). مسند احمد بن حنبل، بیروت: دارالفکر.
١٠. اردبیلی، احمد بن محمد مقدس، (١٤١٢ ق.). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم: چاپ مجتبی عراقی، علی پناه اشتهااردی، و حسین یزدی اصفهانی.
١١. امام خمینی، سید روح الله موسوی، (١٣٧٩). تحریر الوسیله، قم: مؤسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
١٢. امام خمینی، (بی تا). توضیح المسائل، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، نهم.

١٣. بحراني، آل عصفور، يوسف بن احمد بن ابراهيم، (١٤٠٥ق.). الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
١٤. پاينده، ابو القاسم، (١٣٢٤). نهج الفصاحة، بي جا، سازمان انتشارات جاويدان.
١٥. حر عاملي، محمد بن حسن، (١٤٠٩ ق.). وسائل الشيعة، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
١٦. روحاني، سيد محمد صادق، (١٤١٣ ق.). فقه الصادق، قم: دار الكتاب، سوم.
١٧. حلي، ابن فهد، (١٤٠٧ ق.). المهذب البارع في شرح المختصرالنافع، قم: انتشارات اسلامي.
١٨. حلي، نجم الدين جعفر بن حسن، (بي تا). شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعيليان.
١٩. خطيب شربيني، محمد بن احمد، (١٤٢١ ق.). مغني المحتاج الي معرفة معاني الفاظ المنهاج، بيروت: دار الكتب العلميه.
٢٠. خليل بن احمد فراهيدي، (١٤١٤ ق.). كتاب العين، قم: انتشارات اسوه.
٢١. خويي، سيد ابوالقاسم موسوي، (١٤٣٠ ق.). المباني في شرح عروة الوثقى، بي جا، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئي.
٢٢. خوري شرتوني، سعيد، (١٣٨٥). اقرب الموارد، تهران: دارالأسوه.
٢٣. دهخدا، علي اكبر، (١٣٧٧). فرهنگ دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
٢٤. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، (١٤١٢ ق.). المفردات في غريب القرآن، بيروت: دارالعلم.
٢٥. زبيدي، محمد بن محمد مرتضي، (١٤١٤ ق.). تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: چاپ علي شيري.
٢٦. سيوطي، جلال الدين، (١٤٠٣ ق.). الدر المنثور، بيروت: دار الفكر.
٢٧. شيخ انصاري، مرتضي، (١٤١٥ ق.). الخمس و الانفال، كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري.

۲۸. شیخ طنطاوی جوهری، (۱۳۵۰). الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، مصر: مصطفی البابی و اولاده.
۲۹. صانعی، مهدی، انفال و آثار آن در اسلام، (۱۳۷۹). قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۳۰. صدر، محمد باقر، (۱۴۰۸ ق.). اقتصادنا، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، دوم.
۳۱. طباطبائی، سیدعلی بن محمد، (بی تا). ریاض المسائل، بیروت: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
۳۲. طباطبائی، محمد حسین، (۱۳۶۵). اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم: مرکز بررسی های اسلامی.
۳۳. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۷). العروة الوثقی، تهران: نشر حیدر.
۳۴. طریحی، فخرالدین، (۱۳۶۵). مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، دوم.
۳۵. عاملی، زین الدین، (۱۴۱۶ ق.). مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۳۶. عاملی، محمد بن جمال الدین مکی، (۱۴۱۴ ق.). الدروس الاحکام، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۷. عراقی، آقا ضیاء الدین، (۱۴۱۸). قاعدة لاضرر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۸. علّامه حلّی، جمال الدین حسن بن یوسف، (بی تا). تذکره الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۳۹. عمید، حسن، فرهننگ عمید، (۱۳۸۹). بی جا: اشجع.
۴۰. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری حلّی، (۱۴۰۴ ق.). التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴۱. فخر المحققین، محمد بن حسن، (۱۳۷۸). ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، قم: چاپ حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهااردی، و عبد الرحیم بروجردی.

۴۲. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ ق). تفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۳. فراهانی فرد، سعید، (۱۳۸۹). اقتصاد منابع طبیعی از منظر اسلام، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۲ ق). القاموس المحیط، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۵. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۰۵ ق) المصباح المنیر، قم: دارالهجره.
۴۶. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد الانصاری، (۱۳۷۲). الجامع لاحکام القرآن، بیروت: احیاء التراث العربی.
۴۷. قرطبی، ابی ولید محمد بن احمد بن رشدق، (۱۴۲۵ ق). بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، قاهره: دار الحدیث.
۴۸. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۴). حقوق مدنی (اموال و مالکیت)، تهران: نشر یلدا، دوم.
۴۹. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق). الکافی، تهران: دارالکتاب الاسلامی، چهارم.
۵۰. کمال، یوسف، الاسلام و المذاهب الاقتصادیه المعاصر، (۱۹۸۶ م). بی جا: دار الوفا للطباعة و النشر و التوزیع.
۵۱. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، (۱۹۹۰ م). تقریرات شیخ محمد عبده، الیهیئة المصریه العامه للکتاب.
۵۲. محمد رواس قلعه جی، (بی تا). الموسوعه الفقهیة المیسره، بی جا: دارا لنفائس.
۵۳. مرداوی، علی بن سلیمان، (بی تا). الانصاف فی معرفه الراجع من الخلاف علی مذهب الامام المبجل احمد بن حنبل، بیروت: چاپ محمد حامد فقی.
۵۴. مطهری مرتضی، (۱۳۷۵). مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا، چاپ چهارم.
۵۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸). نظری به نظام اقتصادی اسلامی، قم: صدرا.
۵۶. معین، محمد، (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ یازدهم.

۵۷. مكارم شيرازى، ناصر، (۱۳۵۳). تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
۵۸. مكارم الشيرازى، ناصر، (۱۴۱۱ ق.). ناصر، القواعد الفقهييه، قم: مدرسة الامام أميرالمؤمنين، الطبعة الثالثة.
۵۹. منتظرى، حسينعلى، (۱۴۱۵ ق.). دراسات فى ولايه الفقيه و فقه الدوله الاسلاميه، قم: نشر تفكر، دوم.
۶۰. نجفى، محمدحسن، (۱۳۶۲). جواهر الكلام، فى شرح شرائع الاسلام، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
۶۱. نظرى، حسن آقا و گليگ حكيم آبادى، محمدتقى، (۱۳۹۱). نگرشى علمى به هزينه و درآمد دولت اسلامى، تهران: پژوهشكده حوزة و دانشگاه، سوم.
۶۲. واحدى، على، (بى تا). اسباب النزول، بيروت: دارالكتب العلميه.
۶۳. وهبه مصطفى زحيلي، (۱۴۱۸ ق.). الفقه الاسلامى و ادلته، دمشق.
۶۴. هاشمى شاهرودى، (۱۳۸۵). فرهنگ فقه، مؤسسه دائرة المعارف اسلامى، دوم.

